



در لابه لای زندگی

ماجده محمدی

کوله بارت را بردار، مقصد دور است و بی بازگشت....

چرا مرگ و صحبت از آن در جامعه ما از مرگ می ترسیم چون درباره آن آگاهی نداریم و به گفته روانشناسان اتفاق بیفتد، البته من بر این باورم ما از مرگ می ترسیم چون درباره آن آگاهی نداریم و به گفته روانشناسان ترس از جهل پدید می آید. مرگ یکی از هزاران هزار نعمتی است که خداوند آفریده؛ فرار از مرگ ناممکن است و اگر در مرتفع ترین برجها هم ساکن باشیم روزی ما را در آغوش خود خواهد فشرد پس اندکی درباره مرگ بدانیم و خود را برای آن آماده کنیم. (سوره نساء، آیه ۷۸)

باید برای سفری آماده می شد که زمانش مشخص نبود؛ سفری که هیچ چیز مادی لازم نبود مهیا و آماده کند. بیماری مرموزی وجودش را می آزد و پزشکان از سلامتی او ناامید شده بودند. مشغله زندگی زیاد بود تا جایی که شاید زمان رفتن به این سفر را به فراموشی می سپرد، اما گه گاهی باید جسته و گریخته بدان می پرداخت. راه دور بود و مسیر پر پیچ و خم و او تنها، آن چه موجب شده بود کمی دچار نگرانی شود محتویات کوله بارش بود روزها سپری می شد و او هر شب به کوله اش نگاهی می انداخت تا چیزی را فراموش نکند و اگر چیزی را فراموش کرده بود سعی می کرد آن را در کوله اش جاسازی کند معتقد بود این سفر زیباترین سفری است که می تواند داشته باشد و فقط تنها نگرانش فراقی بود که مادرش بعد از او باید تحمل می کرد؛ مادرش هر روز به او می گفت: سپیده جان من برات چکار کنم؟

سپیده پیشانی مادر را می بوسید، دستان مادر را در دست می گرفت، چشم در چشم نگران مادر می دوخت؛ آن گاه می گفت: «مامان قشنگم کار، کار خودمه من باید تنها بار سفر ببندم؛ شما فقط واژه واژه نور دعا را بدرقه راهم کن شما فقط به خاطر کوتاهی ام منو ببخش... مامان خوبم. این سفری که همه باید کوله هاشون رو ببندن و آماده باشن مهم اینه که توی کوله هرکس خوبی بیشتر باشه یا بدی...» (سوره انبیاء، آیه ۳۵)

مامان باور کن من مرگ رو مثل این زندگی دوست دارم؛ اصلا می دونی چیه مامان مرگ ادامه همین زندگی نیاست فقط خیلی بهتر و کامل تر؛ مرگ هم یکی از نعمت های خداست...؛ (سوره ملک، آیه ۲)

سپیده می‌گفت: مامان صبور باش. شما از چی ناراحتین؟ مطمئن باشید اونجا خیلی بهتر از اینجاست؛ خدا از اونیه که من و شما فکر می‌کنیم خیلی مهربونتره، خدا از هیچ کس بیشتر از ظرفیتش انتظار نداره. (سوره اعراف، آیه ۴۲)

محبت و خوبی به همه کائنات؛ ثانیه‌های ناب مناجات، لحظه لحظه‌های نورانی یاد ناشناختنی، برطرف کردن نیاز نیازمندان همه و همه مسائلی هستند که من نهایت سعی خودم رو کردم انجام بدم و خدا به قدری غفور و بخشنده هست که از کاستی‌های من بگذره اصلاً بی خیال باز می‌خوای من همه کوله بارم رو خالی کنم دوباره بچینم باز می‌خوای بگم اون چیزایی رو که فقط من می‌دونم و ناشناختنی ولی لطفش به اینه که هیچکس نمی‌دونه جز او؛ حالا هم اون مقدر کرده که منو ببره پیش خودش؛ من پاره‌ای از وجود او بودم و حالا هم دوباره می‌خوام برگردم به آغوشش.

پس صبور باش عزیزم... قطرات لرزان اشک، گونه تکیده مادر را نمناک می‌کرد؛ صورتش را در میان دستان چروکیده اش پنهان می‌ساخت تا تنها دخترش اشک‌های نگرانی او را نبیند وقتی یک دل سیر گریه می‌کرد سپیده را در آغوش می‌فشرد بعد می‌گفت: آخه خیلی زود بود؛ اما من راضیم به رضای خدا... من تسلیم حکمت پروردگارم... خوش دارم در این آزمون سربلند بیرون پیام. (سوره بقره، آیه ۱۵۶)

